

قرائت قرآن «غیر دینی»

جلد 1

محدودیت های قرآنی و
تحریفات قرائت «رسمی و با واسطه»

رضا ایرملو

پروفسور جامعه شناسی - سوئد

(این صفحه فقط برای درج در اینترنت اضافه شده است. دوستانی که
کتاب را چاپ می کنند می توانند از این صفحه صرف نظر کنند.)

غیر واقعی بودن قصه های قرآن

عبدالکریم سروش بخشی از کتاب "آئین شهریاری و دینداری" خود را به حل و فصل مشکل عدم تطبیق برخی از آیه های قرآن با دانش تاریخی امروزی اختصاص داده است. وی در جایی مطرح می کند که "برخی از قصه هایی که در قرآن آمده و خداوند آن ها را سرگذشت عبرت انگیز گذشتگان نامیده، واقعیت ندارند و ممکن است کاملاً افسانه و غیر واقعی باشند"⁵⁹. او اما، نگران این نیست که چگونه قصه هایی که از سوی خداوند خالق جهان به عنوان سرگذشت عبرت انگیز نامیده شده، ممکن است حقیقت نداشته باشند. او نگران این هم نیست که یک چنین توضیحی، خود به خود این سؤال را مطرح می کند که چرا باید خداوند این قصه های افسانه ای و غیر واقعی را به عنوان سرگذشت واقعی گذشتگان معرفی کرده باشد؟ آیا خداوند خالق جهان:

- عمداً وحی خلاف فرستاده؟ یا نه،
 - از صحت و سقم قصه هایی که تعریف می کرده بی خبر بوده؟ یا،
 - اطلاعی از قصه های واقعی نداشته؟،
 - قصه های واقعی را به خاطر نیاورده؟ یا شاید:
 - می خواسته بندگان خود را گول بزند، با آنان شوخی کند، یا هوش و حواس آنان را بیازماید؟ کدام یک؟
- گویا در جامعه ای که فقط "متکلمان اسلامی" حق و آزادی بیان دارند و هر کنکاش عقلانی و نقد آمیز، تابو و جزو محرمات دینی به حساب آمده و مجازات می شود، شخصی چون سروش نباید نگران سؤال و جواب توضیحی و منطقی ادعاهای دینی خود باشد. وگرنه او حتماً می دانست این سؤالاتی که توجیه و دفاعیه سؤال انگیزش از قرآن ایجاد می کنند، بالاخره باید پاسخ داده شوند و پاسخ به هر کدام و توجیه ادعای خود از هر راهی، دانائی و توانائی یا حتی وجود خداوند قادر و توانا را رد می کند و تیشه به ریشه دین و اسلام مورد ادعای خود او می زند.

به نظر سروش که از دیدگاه آیت الله سید محمود طالقانی مأخذ می آورد، "کافی است که بدانیم این قصه های افسانه ای به سببی و غایبی نقل شده اند"⁶⁰. بر این باور، انگاری چون خداوند راهی نداشته و قصه ای واقعی برای مثال زدن به یاد نمی آورده، به ساختن و پرداختن افسانه روی آورده و اجباراً آن را به نام سرگذشت تاریخی و

⁵⁹ عبد الکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص 211.

⁶⁰ ر. ک. عبد الکریم سروش، پیشین، ص 211.

واقعی در قرآن گنجانیده و به خورد بندگانش داده. و حالا ما از روی ناچاری باید این نقیصه قرآن را بپذیریم و بدان گردن نهیم. عین بیان سروش به این شرح است:

- "طالقانی (سید محمود طالقانی مفسر قرآن) متمایل به این معنا است که لازم نیست قصه هایی که در قرآن آمده همه اش راست باشد. ممکن است کاملاً افسانه باشد. اما این افسانه به سببی و برای غایتی گفته شده باشد. لذا توجه به آن غایات، ما را از «چانه زدن بر سر اصالت قصه ها» بی نیاز می کند. مرحوم طباطبائی فی المثل در تفسیر المیزان شان اصلاً این طور فکر نمی کند و به هیچ وجه زیر بار این نظر نمی رود. و می گوید: "حرف های قرآن هزل نیست، شوخی نیست، یاوه نیست، گزافه نیست، قول فصل است. یعنی سخن قطعی و نهائی است". اما طالقانی در تفسیرشان در پاره ای از موارد تمایلی و تقاربی به این رأی (که اتفاقاً در میان اهل سنت امروز، نسبت به ما رایج تر است) نشان می دهد که پاره ای از داستان های قرآن «چنین نباشد»⁶¹ "62".

جالب آن است که هیچ کس از سروش سؤال نمی کند که اگر چنین بوده که وی و طالقانی ها ادعا می کنند، پس:

- چرا خداوند دانا و توانا، غیر واقعی و افسانه ای بودن قصه های خود را در کتاب 6200 آیه ای خود ذکر نکرده و نگفته که این قصه هایی را که "نازل" کرده و از آن طریق، منطقی برای باور به حقانیت راه دینی اسلام به وجود آورده، افسانه اند و واقعیت ندارند؟ و،

- چرا خدائی که کتاب منسوب به خود را حاوی همه علوم می داند (سوره نحل، آیه 89 و سایرین)، گذاشته تا روایات افسانه ای کتابش از سوی معتقدانش، اتفاقاتی واقعی فرض شوند و مبنائی برای درک و فهم ایمانی بسازند؟

آیا افسانه ای و ساختگی فرض کردن قصص قرآن، مغایر نص صریح قرآن نیست که می گوید:

"به راستی که در بیان داستان ایشان مایه عبرت برای خردمندان هست. (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست، بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است"⁶³. (سوره یوسف، آیه 111).

⁶¹ یعنی که به نظر وی: "حرف های قرآن ممکن است هزل باشد، شوخی باشد، یاوه باشد، گزافه باشد و همچنین قول فصل نباشد".

⁶² عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، پیشین.

⁶³ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

جالب این جاست که سرورش از سوئی با طالقانی هم عقیده است و ادعا می کند که قصه های قرآن ممکن است افسانه ای و غیر واقعی باشند و از سوی دیگر، در همان کتاب به نتیجه گیری ها و تفاسیر موضوعات مندرج در این قصه ها مهر تأیید می زند و از آن جمله برای تأیید صحت تفسیر شریعتی از کلمه «مستضعف»، که از قصه ای از همین نوع قصه های به اصطلاح افسانه ای قرآن عاریه گرفته شده، فتوا صادر می کند.

و باز این سؤال تکراری که:

- حالا که خداوند این حرف توضیحی را در قرآن نیاورده و پیامبر اسلام نیز، که ضمناً طبق آیه قرآن (آیه 40 سوره احزاب) آخرین پیامبران است، از آن بی خبر بوده و حرفی در موردش نزده است، پس وی و دیگر آقایان به اصطلاح علما، که در این جا آیت الله طالقانی مورد نظر و استناد است، از کجا فهمیده اند که خداوند با اراده و خواست خود به جای قصه و سرگذشت واقعی، افسانه ساخته و این چگونگی "سببی و غایتی داشته"؟

- آیا این اطلاعات به ایشان وحی شده؟ اینان به وسیله ای با خدا و فرشتگانش تماس برقرار کرده اند، یا نه:

- این شریعت سازان چنین فکر کرده و می کنند، زیرا که چنین فکر و ادعا کردن، به نفع اسلام دنیوی شان است؟

اینان خود بهتر می دانند که کسانی که در مورد معنی و مفهوم آیات نظری می دهند که پیامبرش نیز از آن خبر نداشته یا خبر نداده، باید به استناد سنت های اسلامی⁶⁴ و آیات قرآنی مورد مراجعه خودشان (سوره شورا، آیه 51)، توضیح دهند که از طریق کدام یک از راه های تماس با خدا، این به اصطلاح "رازهای الهی و قرآنی" را دریافت کرده اند و با کدام منبع فوق بشری تماس برقرار کرده اند.

می دانیم که متکلمان و مفسران رسمی، وظیفه ای جز به اصطلاح «حمایت از کتاب و قالب کردن محتوی قرآنی و شرعی مورد نظر خود به افکار عمومی» ندارند. اینان از مشکل و مسأله ای که شناخته نشده حرف نمی زنند و برای توجیه مشکل و مسأله ای که برملا نشده نمی کوشند. با این وجود، این سؤال مطرح می شود که:

- این متشرعین و شریعت سازان به چه سببی و برای چه سود دینی و دنیوی از غیرواقعی بودن قصص قرآن حرف زده اند و چرا آگاهانه در مورد صحت قرآن مورد استفاده خودشان تردید به وجود آورده اند؟
- آیا این همه برای آن نبوده که اینان به قول خودشان به غیر واقعی بودن قصص قرآن پی برده اند و ظاهراً برای سرپوش نهادن بر آن،

⁶⁴ جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص 728.

راهی جز این نیافته اند که از سوئی به واقعیت عریان موجود اعتراف کنند، ولی از سوی دیگر، به چنین راه های توجیهی عوام فریبانه سر بزنند؟

اگر چنین است، و در آن صورت، سؤال می شود که:

- آیا چنین توضیحی که مبین اعتراف به وجود خطا در کتاب است، در تضاد با وحی الهی مبنی بر کامل بودن قرآن قرار نمی گیرد؟ : " ... امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم (کامل کردم)⁶⁵ و نعمتم را بر شما تمام کردم ..." (سوره المائده، آیه 3)⁶⁶ و از این نظر به رد دینی ختم نمی شود؟

در بحث مربوطه در جلد دوم این کتاب⁶⁷، این نتیجه حاصل می شود که:

- به سبب الهی بودن قرآن، وجود هرگونه خطا در هر آیه ای به معنی وجود خطا در تمامی قرآن و آن نیز، به معنی ردّ الهی بودن قرآن، یا ردّ توانائی خداوند خالق قرآن است.

هم از این رو، بحث کلامی طالقانی و سروش اگر به نظر خودشان مشکلی از مشکلات موجود را توجیه می کند، در ادامه خود، از طریق اثبات خطا در قرآن، اصل و اساس دینی اسلام را زیر سؤال می برد.

با این نتیجه گیری، باید پرسید که:

- چرا کسی از آن همه کسان که سنگ قرآن را به سینه می زنند و خود را نماینده، حجت و آیت خدا و اسلام و در نتیجه، نماینده و مجری قرآن قلمداد می کنند، در قبال این ردیّه های دینی حرفی نمی زنند و سؤالی مطرح نمی کنند؟

- آیا آنان دیگر از تفتیش رابطه انسان با خدا و کتاب دینی شان دست برداشته اند؟ یا که نه،

- آنان نیز می دانند که این افاضات برای دفاع از کتاب دینی و برای راست نشان دادن آن مواردی از قرآن است که به نظر آنان نیز در جاهائی بر خطاست و قابل دفاع نیست؟، یا:

- این سکوت رضایت آمیز از آن روست که آنان بیش از همه از این بازی های کلامی اسلام خواهانه و شریعت مدارانه سود می برند؟ پاسخش با خودشان.

⁶⁵ قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

⁶⁶ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁶⁷ ر. ک. به «آثار قرآن کلام الله» در جلد دوم این کتاب.

1- مستضعفان علی شریعتی

ترجمه و تفسیر آیه 5 سوره القصص به بیان ابوبکر عتیق نیشابوری در تفسیر سورآبادی به این شرح است: «*او می خواستیم که منت نهیم بر آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را در آن زمین مصر {استضعفوا فی الارض} ، یعنی بنی اسرائیل را و کنیم ایشان را {یعنی بنی اسرائیل را} پیشوایانی و کنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون و ولایت او و پس از آن زمین شام*»⁶⁸ (سوره القصص، آیه 5). مفسران و مترجمان قرآن، از آن جمله سید محمد حسین طباطبائی، در تفسیر المیزان خود این معنی را تأیید می کنند. طباطبائی حتی برای این که فعل مضارع جمله به لازم الاجرا بودن آیه در حال و آینده دلالت نکرده و شبهه ایجاد نکند، در تفسیر المیزان خود به صراحت توضیح می دهد که:

- «کلمه «نرید» حکایت حال گذشته است، یعنی با این که مضارع است و معنای «می خواهیم» را می دهد، و لیکن چون در حکایت «حال گذشته» استعمال شده معنای «خواستیم» را افاده می کند»⁶⁹. یعنی که:

- این آیه به گذشته تعلق دارد و

- موضوع آن شامل حال و آینده نیست!

بر این اساس، هر دو این شریعت سازان و مفسرین نامی، چه ابوبکر عتیق نیشابوری نویسنده تفسیر سورآبادی، یا سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، متفق القولند که:

- آیه و کلمه «استضعفوا» در این آیه، ابدی و جهانشمول نیست، قانون، قانونمند و دائمی هم نیست و فقط به موردی خاص، یعنی فقط به شرح زندگی اسرائیلی ها در سرزمین مصر و تحت تسلط فرعون اشاره دارد و لاغیر!

محتوی کلی سوره مورد بحث، القصص نیز، این واقعیت را به طور صریح و آشکار بیان می کند. این سوره حاوی قسمتی از داستان موسی و فرعون از زبان قرآن است. آیه های 3 و 4 آغاز داستان و این آیه پنج و پس از آن نیز آیه های 6، 7، 8، 9 و سایرین، ادامه این قصه را تعریف می کنند. آغاز داستان چنین است: «*بخشی از داستان موسی و فرعون را برای اهل ایمان به راستی و درستی بر تو می خوانیم*» (آیه 3) *همانا فرعون در آن سرزمین سرکشی کرد و اهل آن فرقه فرقه*

⁶⁸ قرآن، ترجمه تفسیر سورآبادی، ج 3، ص 1798.

⁶⁹ تفسیر المیزان، پیشین، ج 16، ص 14-16.

⁷⁰ قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

شدند. طایفه ای از آنان را به زبونی کشید. پسرانشان را می کشت و زنان زنده باقی می گذاشت؛ او از تبهکاران بود" ⁷⁰ (آیه 4). با این مقدمه، آیه پنج به شرح مذکور ⁷¹، خواست خدا برای نجات قوم موسی در آن «شرایط معین تاریخی» را بیان می کند. نگاهی ولو گذرا به این آیات نشان می دهد که:

- همه این آیات به صراحت و روشنی نگارش یافته اند، به طور مشترک حاوی قصه قوم یهود «در زمان معینی» اند و احتیاج به هیچ توضیح و تعبیر و تفسیر ندارند.

در مورد دیگر، ترجمه و تفسیر آیه 75 سوره النساء به بیان ابوبکر عتیق نیشابوری در تفسیر سورآبادی به این شرح است: "و چه بوده است شما را که مؤمنانید که کار و زار نکنید در راه خدا برای خدا و رهانیدن سست گرفتگان {فی سبیل الله و المستضعفین} را از مردان و زنان و کودکان گرفتار آمده در مکه. آن کسان که می گویند خدایا بیرون آر و برهان ما را از این دیه (یعنی از شهر مکه) که ستمکارانند اهل آن و ..." (سوره النساء، آیه 75) ⁷². در این جا نیز همین کلمه «المستضعفین» برای نامیدن مسلمانان تحت ستم مکه «در زمان معینی» (در دوره قبل از هجرت رسول) به کار رفته و هیچ حرف، کلمه یا جمله ای ندارد که بتوان به استناد آن، این آیه را در زمان و مکان دیگر (چه در زمان رسول، یا بعد از آن) به کار برد. در نتیجه، هر ادعائی دائر بر مجری بودن این آیه در زمان و مکان دیگر و حتی بیشتر از آن، در مورد «ابدی و جهانشمول بودن» این آیه، به معنی تغییر و تحریف معنی و مفهوم آیه و قرآن است.

بر این اساس است که مفسرین و شریعت سازانی همچون ابوبکر عتیق نیشابوری نویسنده تفسیر سورآبادی و سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، کلمه «استضعفو و مستضعفین» را در مورد معین خود، یعنی:

- 1- در آیه ای در مورد زمان و مکان معین قوم یهود و،
 - 2- در آیه دیگری در زمان و مکان معین کفار مکه پیش از فتح،
- به کار برده اند، و در جائی که برای هر جزء جزء دیگر قرآن نقطه نظرها و تفسیر هائی دارند، در مورد این کلمه هیچ معنی دیگری پیشنهاد نکرده اند و حتی به ممانعت از هر تفسیری در مورد «ابدی بودن» آن فتوا داده اند.

⁷¹ او می خواستیم که منت نهیم بر آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را در آن زمین مصر، یعنی بنی اسرائیل را و کنیم ایشان را پیشوایانی و کنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون و ولایت او و پس از آن زمین شام".

⁷² قرآن، ترجمه تفسیر سورآبادی، پیشین، ج 1، ص 440.

حال، با وجود این سابقه، از کجا و از چه طریقی که معلوم نیست!، 1400 سال پس از فوت رسول و قرن ها پس از ابوبکر عتیق شیرازی، شخصی به نام علی شریعتی، ناگهان به کشف مهمی نایل می شود و آیه ای در مورد دوره فرعون را به زندگی امروزی منتقل می کند و از این طریق، به نیابت خدا!، حکومت زمینی را به برادران دینی خود به رایگان می بخشد. به بیان سروش:

- "کلمه مستضعف در ادبیات دینی بود، اما مصرف نمی شد و هیچ کس آن را برای یک تئوری سازی انقلابی (!) مورد استفاده قرار نداده بود. شریعتی بود که کلمه «مستضعف و استضعاف» را وارد گفتمان دینی کرد."⁷³

مقصود سروش از این تعارفات ستایش آمیز آن است که:

1- تا آن زمان هیچ کس این آیات قرآن را به معنی سیاسی- دینی مورد نظر امروزی، تعبیر و تفسیر نکرده بود و آن ها را برای حکومت و بهره کشی اسلامی مورد سوءاستفاده قرار نداده بود و،
2- شریعتی اولین کسی است که آیه ای را، که به طور صریح و مشخص در مورد موسی و فرعون "نازل" شده، تغییر معنی داده و به عنوان حکم و فرمان الهی برای امروز و فردای «ایران اسلام زده» به کار برده است. او اولین کسی است که برای کلمه «مستضعف» این آیات که ناظر بر حوادث صدها و هزارها سال پیش اند، معادل و حکم اجرائی امروزی یافته است.

البته شریعتی فقط مدعی نیست که مثلا "خدای رحمان و رحیمی که در مورد مردم مستضعف دوره فرعون چنین می خواسته، نمی تواند در مورد مردم محروم و مستضعف امروزی چنین نخواهد". نه!، کار وی ایمان به "رحمان و رحیمی خدا" و این حرف های گویا «ناقابل!» نیست. او همانند بسیاری از بنیادگرایان امروزی، به واقع ادعای «پیامبری» می کند. او این آیه و کلمه را از قصه قومی فراموش شده در تاریخ به عاریت گرفته و بدون هر دلیلی چنین ادعا کرده که انگار: - منظور و "شان نزول" این جمله قرآن، نه اقوام مورد نظر گذشته، بل «امت» حاشیه نشین و مریدان امامان و آیات فرقه حاکم در 1400 سال بعد از دوره نزول بوده و این منظور، لابد! در جایی «ناپیدا» از این آیه بیان شده است.

لازم به تکرار نیست که شریعتی نیز حتما به وقت این تعبیر و تفسیر ابداعی، می دانست که بر اساس قرآن و سنت های اسلامی مورد مراجعه وی، خداوند اراده خود را جز به طرق رسول، کتاب و ملائکه مقربین خود بیان نمی کند⁷⁴ و "... هیچ بشری را نرسد که خداوند با

⁷³ عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص 35.

⁷⁴ ر. ک. به بحث پیشین و همچنین به جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص 728.

او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای بفرستد و آن چه می خواهد به آن خویش وحی کند...⁷⁵ (سوره شورا، آیه 51).

بر این اساس، خود این به اصطلاح «معلم بزرگ» بنیادگرائی فرقه موصوف، نیز متوجه است که برای اثبات صحت این معنی و مفهوم جدید قرآن و ادعاهای پیامبرانه ای از این دست، باید بتواند توضیح دهد که:

- این کشف و آگاهی در مورد معنی جدید آیات را از کجا و چگونه دریافت کرده و کدام یک از این راه های دینی را پیموده است؟:

-- آیا به او وحی شده؟،

-- کتابی برایش "نازل" شده؟،

-- فرشته ای به ملاقاتش آمده؟

وی می بایست توضیح می داد که از چه راهی به این معنا و خواست جدید رسیده و،

- چرا تا کنون نه پیغمبرش، نه امامانش و نه هیچ کدام از پیشینیان اسلام شناس، قرآن شناس و شریعت ساز مورد پذیرش خود او، به افتخار دریافت این معنی و کشف «راز» این آیه نایل نشده اند و،

- چرا این آگاهی و سعادت درک و کشف جدید، فقط نصیب ایشان شده است؟

همچنین:

- چرا خداوند خالق جهان، این خواست و معنی خود را پوشیده نگه داشته و چرا در حالی که صدها و هزارها آیه در مورد راهنمایی چند ده هزار عرب زمان نزول "نازل" کرده، حتی با یک عبارت و جمله کتاب قطور قریب به 6200 آیه ای خود بیان نکرده که این کلمه و آیه در معنی دیگری هم به کار می رود و این معنی در 1400 سال بعد، در پایان قرن 14 هجری، در ایران ده ها میلیونی هم مجری است؟ پاسخ وی و سایر متکلمان و متشرعین طرفدار این کشف دینی هر چه باشد، در نهایت جز به این معنی ختم نمی شود که:

- گویا خداوند از عهده بیان خواست خود برای حمایت از مستضعفین زمان های بعد از زمان نزول و ابدی بودن این حمایت بر نیامده و نخواسته یا نتوانسته جمله و کلمه ای خلق کند که این معنی را برساند. می دانیم که چنین ادعائی، مغایر با اصل اساسی دین و اسلام و لاجرم از نظر دینی مردود است.

باز این سؤال تکراری مطرح می شود که:

⁷⁵ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- آیا یک چنین ادعائی که معنی و مفهوم قرآن را پس از قرن ها تغییر می دهد، همچون آوردن آیه ای جدید و آن هم به معنی شرکت در عمل پیامبرانه نیست؟ و این آیه:

-- با آیه مربوط به خاتم النبیین بودن پیامبر اسلام، آن جا که می گوید: **"محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است ..."**⁷⁶ (سوره احزاب، آیه 40) مغایر نیست؟

-- با آیه مربوط به کامل و تمام بودن دین و قرآن، از جمله آیه 3 سوره المائده به شرح: **"... امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛ ..."**⁷⁷ در تضاد قرار نمی گیرد؟ و،

-- آیاتی را که شرط می گذارند که: **"اگر تمام انسان ها و اجنه جمع شوند حتی نمی توانند جمله ای مشابه آن بسازند"** (سوره الاسراء، آیه 88)⁷⁸ مردود نمی شمارد؟

سؤال دیگر این است که اگر خدا مقصودش این بوده که این آیه در این معنی معین در امروزه روز به کار رود، چرا این خواست و نیت اش را، در قرآنی که "خود خدا"، کامل و تمامش می خواند (آیه 3 سوره المائده)، به صورت جمله ای از قصه ای مربوط به موسی و فرعون آورده است. این ادعا آیا در مغایرت با آیاتی نیست که منظور از آوردن مثال و داستان در قرآن را "پند گرفتن" و نه حکم و قاعده ساختن معرفی می کنند: **"و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثل زده ایم، باشد که پند گیرند"** (سوره زمر، آیات 28-27)⁷⁹. این معنی در آیات دیگر و از آن جمله در آیه 111 سوره یوسف تکرار می شود: **"به راستی که در بیان داستان ایشان مایه عبرت برای خردمندان هست ..."**

بقیه آیه 111 سوره یوسف از نظر دیگر نیز قابل توجه است: **"... (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست، بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است"**⁸⁰. می دانیم که مقصود از **"همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است"** همخوانی با کتاب های پیشین سامی، کتاب های عهد عتیق و از جمله تورات است. بر اساس بیان قرآن، همه این کتاب ها از منبع مشترک یا «ام الکتابی» که در پیش خداست، دریافت شده اند⁸¹ و از این نظر، معانی و منظور داستان ها در این کتاب ها با

⁷⁶ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁷⁷ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁷⁸ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁷⁹ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁸⁰ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁸¹ ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «کتاب دینی قرآن» در جلد دوم این کتاب.

همدیگر همخوان اند. به بیان دیگر، اگر قرار بوده که کلمه مستضعفین در آیه مربوط به داستان یهودیان شامل امروزه روز هم بشود، باید این موضوع (آن گونه که در مورد سایر قصه های قرآن پیش آمده)، غیر از قرآن، در کتاب های قبلی یهودی هم بیان می شده است. این به خصوص از آن روست که این اتفاق معین تاریخی مشخصاً به داستان زندگی یهودیان مربوط است و می بایست در کتاب تورات مفصل تر مورد بحث قرار می گرفت.

حال اگر نه در قرآن بیان شده و نه در تورات و انجیل، «چون سکوت خدای خالق جهان، نمی تواند از روی خطا و فراموشی باشد و لزوماً آگاهانه و به نیت و قصد است»، پس می توان نتیجه گرفت که:

- خدا موافق جهانی شدن کلمات و جملات این قصه و قصه ها نیست و با به کار رفتن آن ها در معنی و مفهوم مورد نظر بنیادگرایان امروزی و از آن جمله شریعتی، مخالف است. از این جا به تکرار نتیجه می شود که هر تفسیری که علیه این خواست و منظور خدا و قرآن انجام گیرد:

- از نظر دینی خلاف و مغایر نظر خدا و قرآن است و اصل و اساس دین و اسلام را زیر سؤال می برد.

البته قابل انتظار است که آیندگان علی شریعتی، همانند مکارم شیرازی و شرکای «تفسیر نمونه» و همچنین سید علی اکبر قریشی عضو مجلس خبرگان و نویسنده تفسیر احسن الحدیث، به جای آن که به چنین سوالات و مشکلات دینی بیندیشند، کشف، ابداع و بدعت علی شریعتی را مآخذ تفاسیر خود قرار دهند. این نیست مگر آن که این و این گونه ابداعات و نامگذاری ها برای آنان،

- کشوری به بزرگی ایران را به ارمغان آورده و،

- چنان مقام و شأن دینی و دنیوی بی به ایشان بخشیده که حتی می توانند بدون ترس از تحریف دینی:

-- کلام شان را به جای کلام قرآن منسوب به خداوند خالق جهان به کرسی بنشانند،

-- حرف ها و نظریات بشری خود را به نام خدا و قرآن ثبت کنند و،

-- برای نظریات بشری خود تبعیت دینی و الهی طلب کنند.

می بینیم که بر خلاف همه ادعاهای تقدس مآبانه، «مصلح دنیوی» برای متکلمان و متشرعین اسلامی مهم تر از «حرمت های دینی» است و بیشتر عمل می کند. این گونه ابداعات ناروا همچنین نشان می دهند که:

- از نظر شریعت سازان مهم آن نیست که در قرآن چه نوشته شده، بلکه:

- «مصلح اسلام عزیز!» شان، امروزه به چه آیه و معنی ئی نیاز دارد.

این است سبب تحلیل و تفسیر غیر دینی و زیر سؤال شریعتی از داستان مربوط به یهودیان چند هزار سال پیش، و ادعای بی پایه دینی بنیادگرایان دیگر، مبنی بر این که گویا: "آیات فوق، هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گویند، بلکه بیانگر یک قانون کلی برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت هایند... " ⁸²، یا مثلاً "خود این آیه حکایت می کند که این اراده با ملاحظه شرایط آن، دائمی است" ⁸³. حال،

- اینان از کجا می دانند که نظر خداوند آن نبوده و نیست که در قرآن آمده یا نظر خدا معنایی است که هیچ کلمه و جمله ای در موردش نیامده؟،

- چرا این راز قبل از انقلاب اسلامی آقایان برملا نشده بوده و هیچ کدام از پیشینیان شان به این معنی نرسیده بودند؟،

- چگونه است که اینان از پیامبر این آیات، و همچنین از امامان و معصومین مورد ادعای خود، متفاوت تر و درست تر فهمیده اند؟ و،
- چرا اگر خدا چنین منظوری داشته، در کتاب خود که معجزه می خواندش، حرف دیگری زده و می زند؟ و و و سوالاتی اند که بدون پاسخ رها شده اند.

این و این گونه پرسش ها تا زمانی که مردم مسلمان به محتوی دینی خود واقف نشده و عقل و منطق بشری خود را معیار سنجش ادعاهای دین سازان قرار نداده اند، هیچ پاسخی نخواهند یافت.

⁸² تفسیر نمونه، پیشین، ج 16، ص 17.

⁸³ تفسیر احسن الحدیث، پیشین، ج 8، ص 13.

- باطنیت و رد دینی

توجه داریم که اگر با وجود این همه سؤالات بدون پاسخ، حرف شریعتی و هم‌مسلك هایش را بپذیریم، در آن صورت مجبوریم با استدلال اینان در مورد معنی «باطنی» آیات همراه شویم. این منطق فاناتیک های اسلامی بر این فرض استوار است که گویا آیات قرآن:

- یک معنی ظاهری دارند که به طور صریح در قرآن آمده و برای همه قابل فهم و دسترسی است و،

- یک معنی باطنی هم دارند که هیچ حرفی و کلامی در موردش قید نشده و با این وجود برای معدودی (از ما بهتران!) قابل فهم و درک است.

در این معنی، مثلاً اگر کلمه «مستضعفین» از نظر ظاهری همان است که از آیات قرآن درک می شود، از نظر باطنی بر مورد و موضوعی دیگری که مثلاً به آن چه شریعتی عنوان کرده دلالت می کند.

در بخش مربوط به «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا»، در جلد دوم این کتاب، توضیح داده شده که چرا اعتقاد به معانی باطنی در قرآن، مغایر اصل الهی بودن این کتاب دینی و از آن رو، اعتقادی ضد دینی و ضد اسلامی است.

باید اضافه شود که اگر اصل معانی ظاهری و باطنی قرآن پذیرفته شود، دیگر:

- نه قرآنی باقی می ماند،

- نه دعوت برای دین و اسلام معنی پیدا می کند و،

- نه حتی دینی به نام اسلام قابل تعریف است.

این از آن روست که اگر بپذیریم که یک آیه، فقط یک آیه از قرآن، دارای معنی باطنی است، در آن صورت مجبوریم بپذیریم که بقیه حدود 6200 آیه قرآن هم دارای معنی باطنی اند، یا حداقل می توانند معانی باطنی داشته باشند.

قانون خداوند که یک بام و دو هوا ندارد، یا نباید داشته باشد. اگر آیه ای دارای معنی باطنی است، هیچ دلیلی ندارد که آیات دیگر معنی باطنی نداشته باشند و اگر آیه ای معنی و منظوری غیر از ظاهر خود را نهفته دارد، دلیلی ندارد که بقیه آیات هم معنی و منظور دیگری را بیان نکنند. در آن صورت، دیگر نه امکان مراجعه به قرآن باقی می ماند و نه حکمی از قرآن، قابلیت الهی و اجرایی پیدا می کند، چرا که:

- هر معنی ظاهری ممکن است پوششی برای یک معنی باطنی باشد و حتی،

- هر معنی باطنی هم می تواند آن معنی باطنی بی نباشد که منظور خدا بوده است.

در نتیجه:

- هیچ آیه ای با هر معنی ئی قابل اعتماد نیست و
- اساساً قرآن با هر معنی ئی قابل اعتماد نیست، یا، به بیان دیگر، قرآن به آن معنی نیست که از ظاهر آیاتش بر می آید. پس، با پذیرش نظر این آقایان در مورد معنی باطنی آیه و آیات:
- نه قرآنی باقی می ماند،
- نه معنی قرآنی قابل اعتماد است،
- نه از شرع به اصطلاح اسلامی و "مراجعه به قرآن" می توان سخن راند و مهم تر از همه،
- نه می توان به دینی و کتابی ایمان آورد که حرف و حساب و پیامش معلوم نیست.
- از این نظر، با پذیرش این ابداع دینی و منطق وارونه شریعتی و شریعتی ها، دیگر:
- نه دینی به نام اسلام باقی می ماند و،
- نه اساساً ایمان به دینی چنین نامعلوم ممکن است.

- یک بام و دو هوای جهانشمولی قرآن

ادعای این آقایان در مورد جهانی بودن آیات «موردی» قرآن⁸⁴، در ضمن سؤالات دیگری را هم به دنبال می آورد. اینان خود متوجه اند که با این ادعاهای بنیادگرایانه، کلمه ای «موردی»⁸⁵ در آیه ای "مبین"⁸⁶ را، از ورای مجرای زمانی دور و دراز 1400 ساله ای عبور داده و در امروزه روز به کار برده اند. از این طریق، از آیه ای مربوط به اقوام زمان های سابق، معنای ابدی و جهانی ساخته و پرداخته اند.

بدیهی است در جایی که کلمه و آیه ای از قصه ای «موردی» در مورد مثلاً فرعون، بر خلاف معنی و مفهوم موجودش در قرآن، جهانی و ابدی فرض می شوند، هیچ دلیلی ندارد که کلمات و آیات دیگر قرآن از این قاعده مستثنی باشند و امروزه روز به کار نیایند.

به بیان دیگر، اگر فقط یک آیه «موردی» قرآن، بدون توجه به «شأن نزولش» به عنوان حکم الهی لازم الاجرای امروزی شناخته شود، در آن صورت تمام آیات مشابه قرآن نیز، بدون توجه به شأن و علت نزول شأن، می باید، یا می تواند به عنوان حکم الهی امروزی شناخته شوند.

در جایی که کلمه «مستضعف» قصه قوم یهود به عنوان حکم الهی امروزه محل اجرائی پیدا می کند، دلیلی وجود ندارد که کلمات،

⁸⁴ در مورد جهانی بودن آیات قرآن ر. ک. به «ابدیت و جهانشمولی قرآن همچون خمیرمایه حکومت دینی» در جلد سوم این کتاب.

⁸⁵ با معنی و مفهوم مشخص، و شأن نزول ناظر بر زمان و مکان معلوم.

⁸⁶ از نظر قرآن، آیات آن مبین به معنی «صریح، روشن، آسان و بدون نیاز به تفسیر و تعبیر» اند.

عبارات و جملات آیات دیگر قرآن (که در مورد مسایل، موضوعات و افراد مختلف نگارش یافته اند) به امروز منتقل نشوند و جهانی و ابدی و شامل همه مکان ها و زمان ها فرض نشوند. در آن صورت، مثلاً چرا نباید آیه مربوط به مکار و حيله گر بودن زنان سوره يوسف: "... **گفت اين از مکر شما (زنان) است که مکر تان شگرف است**"⁸⁷ (سوره يوسف، آیه 28) جهانی به حساب نیاید و به عنوان این که قرآن و خداوند، زنان را (و همه زنان را) مکار و حيله گر می دانند و می خوانند، درک و فهم نشود؟

با این منطق وارونه و جهانی و امروزی دیدن تمامی قرآن، همه آیات مربوط و نامربوط، مثل «شتر تشنه» نامیده شدن کسی در آیه 55 سوره الواقعة، یا «سگ له له زن» نامیده شدن کس دیگری در آیه 176 سوره اعراف⁸⁸، می توانند به این معنی دلالت کنند که انسان های امروزی نیز از دید خداوند، مثل شتر و سگ اند. آیا این نتیجه گیری ها درست، مربوط و الهی به نظر می رسند و واقعاً چنین اند؟ اگر نه! پس بر اساس چه منطقی، ابدی دیدن کلمه «مستضعفین» از قصه های قرآن در مورد یهودیان دوره دورتر زمان فرعون مصر درست تلقی می شود؟

با این منطق وارونه، همچنین چرا نباید آیه 79 سوره البقره شامل حال خود این شریعت سازان نباشد که می گوید:

- **پس وای بر کسانی که کتاب را به دست می نویسند (و سپس برای آن که آن را به بهای ناچیزی بفروشند می گویند این از نزد خداست؛ وای بر آنان از آن چه به دست خود نوشته اند و وای بر آنان از آن چه به دست می آورند** (سوره بقره، آیه 79)⁸⁹.

در این مورد اینان پاسخ خواهند داد که:

- "این آیه، در مورد ما و زمان ما- یعنی در مورد و زمان مهدی بازرگان، علی شریعتی، محمود طالقانی، علی اکبر قریشی، عبدالکریم سروش، مکارم شیرازی و شرکاء و غیره و غیره- نیامده و موضوعی است مشخصاً مربوط به عمل یهودیان در زمان و مکانی مشخص".
- "این آیه نه خطاب به ماست، نه در این معنی، "شأن نزولی" دارد و نه تا کنون در این معنی امروزی به کار رفته است".
حرف درست و منطقی حتی از این شریعت سازان بیگانه با منطق بشری هم پذیرفتنی است. این درست است که این آیه:
- نه خطاب به اینان است،

⁸⁷ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁸⁸ : "... آری داستان او داستان سگ است که اگر بر او حمله آوری، زبان از دهان بیرون می آورد و اگر هم او را (به حال خود) واگذاری باز زبان از دهان بیرون آورد ...". سوره اعراف، آیه 176).

⁸⁹ قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- نه در این معنی "شان نزول" دارد و
 - نه در معنی امروزی به کار رفته است. در نتیجه:
 - نباید این آیه و لاجرم سایر آیات ناظر به موضوعات «معین» در زمان و مکان «گذشته» را امروز به کار برد و با استناد به آن ها، حتی این تحریف گران دینی را مورد خطاب قرار داد و اعمالشان را با آیات و قرآن سنجید.
 این نیز درست است که اگر خداوند "نازل" کننده قرآن، می خواسته آیه ای در امروزه روز به کار آید و مهدی بازرگان، علی شریعتی، محمود طالقانی، علی اکبر قریشی، عبدالکریم سروش، مکارم شیرازی و سایر شرکاء و هم مسلک های شریعت ساز اینان را مورد خطاب قرار دهد، آن را به صراحت بیان می کرد.
 چنین کاری هم با عدل الهی و با حکمت و توانائی خدا سازگار است و هم با منطقی که در جهان و انسان جاری است و عقل و دانشی که محصول این منطوق موجود در جهان و خلقت است، مستدل و قابل درک است.
 اما با این توافق و پذیرش، در این مورد خاص، این سؤال مجدداً پیش می آید که:
 - چطور اینان آیاتی را که در مورد یهودیان، آن هم در مورد زمان بسیار دورتر از دوره پیامبر گفته و نوشته شده است را برای پیشبرد کار و در جهت نیات سیاسی امروزی شان به کار می برند، ولی آیات دیگر در مورد همین قوم، آن هم در زمان و مکان نزدیک تر را قابل مراجعه و کارکرد در امروزه روز نمی دانند. و چطور برخلاف ادعاهای مکارم شیرازی و شرکاء که موضوعات ناظر به زمان های بسیار دور تر را "قانونی کلی و برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت ها" قلمداد می کنند، آیات ناظر به زمان های بعدی را ابدی و جهانی ارزیابی نمی کنند؟ به بیان دیگر:
 - چطور آیه ای که در زمانی برای مورد، موضوع و قوم معینی "نازل" شده، به سبب مربوط بودن به «موضوع، زمان و مکان دیگر»، ابدی و جهانی فرض نشده و شامل متشرعین امروزی نمی شود (و این درست و منطقی است)، ولی بر خلاف این مورد، آیه دیگری در «مورد، موضوع و قوم بسیار قدیمی تر دیگر»، جهانی و ابدی فرض شده و به عنوان دستور عمل امروزی استخراج شده و برای پیشبرد امور دنیوی و سیاسی زمان حاضر به کار می آید؟
 - آیا این که آیه ای را به وقت نیاز، جهانی بدانی و آیه دیگری را که نمی خواهی محلی و موردی تشخیص دهی، «یک بام و دو هوای» دینی نیست؟ و،
 - یک چنین بازی سیاسی با قرآن و آیاتش، بسیاری از امور دینی، از آن جمله، کارکرد "شان نزول" مورد ادعای خود اینان و «موردی بودن معنی و مفهوم معروف به "وحی خدا"» مردود نمی شمارد، و از

این طریق نیز، «علت وجودی و اعتبار دینی و الهی قرآن» را مورد سؤال قرار نمی دهد؟

این همه یکبار دیگر نشان می دهد که متشرعین و متکلمین اسلامی از سوئی با دخالت خود در کلامی که منسوب به خداست، برای راه و کار دینی و دنیوی خود دلیل و منطق خلق می کنند، اما از سوی دیگر، با این چشمبندی ها و تحریفات در معنی و مفهوم قرآن، مسایل و مشکلاتی برای باورهای دینی ایجاد می کنند که بسیار اساسی تر و درازمدت ترند و بسیاری از معیارها و ارزش های دینی را زیر سؤال می برند. اختراع غیرمنطقی شریعتی در مورد «معنی باطنی» کلمه «مستضعفین»، ستایش دین روانه سروش از آن و دنباله روی علی اکبر قریشی، مکارم شیرازی و سایر شرکاء از این اختراع و بدعت دینی، از آن جمله از این تحریفات در کلام منسوب به خداست.

سؤالات فراوانند و نهایتاً پرسیدنی است که:

- آیا با این همه دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن، به کدام ترجمه و تفسیر یا «منبع و معرفت دینی رسمی» دیگری می توان اعتماد کرد؟

